

بود و بود و بود

بود و بود و بود، سه تا بزی بود.
 اوّلی گفت: «شاخ دارم و دُم دارم.»
 دومی گفت: «سُم دارم.»
 سومی گفت: «یک کیسه گندم دارم. آن را تو صحرا دیدم.
 به هیچ کسی نمی‌دم.»
 گندمه، آرد و نان شد.
 بُزبزی مهربان شد.
 نان‌ها را زود آوردند.
 کنار جو نشستند.
 دانه به دانه خوردند.



قصه‌های آلکی پلکی

ظاهره خردور

یک روز نخ راه افتاد تا برود و سرِ نخ را پیدا کند. قِل خورد
 و رفت. از راهی که جاده نداشت و در نداشت، خودش را
 کشید و رفت توی شهر. شد یک خیابان. بعد قَدّی بلند کرد
 و شد یک درخت. بعد پیچی خورد و شد یک
 گنجشک. نشست روی درختی
 که توی یک خانه بود.

خانه سرد بود.
 گنجشکه، آتش شد، دود شد و
 از دود کش بیرون رفت. بعد باد
 شد و همه چیز را خراب کرد.
 بعد هم پیچ خورد و دوباره شد
 نخ. افتاد روی زمین و رفت تا
 یک سرِ نخ دیگر پیدا کند.



واچین

تصویرگر: میترا عبداللهی

شعرهای بند انگشتی

• شکوه قاسم نیا



نون و پنیر و نعنا
خسته نباشی بابا



نون و پنیر و ریحون
دوست دارم مامان جون



نون و پنیر و پونه
مهمون داریم تو خونه



نون و پنیر و گردو
سُفره‌ی شام ما کو؟



نون و پنیر و بادوم
می خوابم آروم آروم

هیچانه

• اسدالله شعبانی

دونه دارم، کو دونه؟
لونه دارم، کو لونه؟
لونه‌ی من تو آبَه
دلم توی حُبابَه
هوا می رَم، دور می شم
همبازی نور می شم
قَل می خورم، آب می شم
سوار آفتاب می شم
رَد می شم از آسمون
از پُل رنگین کمون



اسمش چیه؟

• مصطفی رحماندوست

اسمش چیه؟
کلاغه!
لونه‌ش کجاست؟
تو باغه!
نشسته توی لونه
نگاش به آسمونه
قار و قار و قار می خونه

